

## إضاءة

# قصة يوسف عبرة في زمن الظهور المقدس

روشنگری: داستان یوسف، عبرتی برای زمان ظهور مقدس

سورة يوسف تفتتح بـ: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ (يوسف: ۳).  
سوره یوسف با «(بهترین داستان را برایت حکایت می کنیم)» آغاز،

وتختتم بـ: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (يوسف: ۱۱۱).

و با «(در داستان هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده اند هدایت و رحمتی است)» به پایان می رسد.

وبينت فيما مضى من الاضاعات أن قصة يوسف ع مدارها الرؤيا،

فيوسف النبي يرى رؤيا، والسجين يرى رؤيا، وفرعون يرى رؤيا، وكلها رؤى من الله بغض النظر أن من رآها نبي أو كافر، والله سبحانه وتعالى عبّر عن هذه الرؤى التي قصها في سورة يوسف ع - والتي كانت مدار قصة يوسف ع وتمكينه من ملك مصر - بأنها ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾.

در روشنگری های پیشین گفتیم که داستان یوسف ع حول رؤیا می چرخد. یوسف پیامبر رؤیا می بیند، زندانی رؤیا می بیند، فرعون رؤیا می بیند و تمام اینها، رؤیاهایی از سوی خداوند هستند؛ صرف نظر از اینکه بیننده اش پیامبر باشد یا کافر. خداوند سبحان و متعال از این رؤیاهایی که در سوره یوسف ع تعریف نموده که محور داستان یوسف ع و تمکین دادن او از سوی پادشاه مصر است. به «(بهترین داستان ها)» تعبیر فرموده است.

والآن، لنبحث في آخر آية من سورة يوسف لنعرف ماذا أراد الله من هذه القصة وهذه الرؤى التي قصها على النبي محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، وبالتالي على من يؤمن بهذا النبي الكريم (صلى الله عليه وآله وسلم) وما جاء به (صلى الله عليه وآله وسلم): ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ﴾.

اکنون به بحث و بررسی آخرین آیهی سورهی یوسف می‌پردازیم تا ببینیم خداوند از حکایت کردن این داستان چه منظوری داشته است؛ از این روایه‌هایی که برای حضرت محمد پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و به دنبال آن برای هر کسی که به این پیامبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) و آنچه آورده است، ایمان دارد، حکایت فرموده است: «(در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است)».

إذن، في هذه القصة منفعة، بل ومنفعة كبرى معتبرة، فالمفروض أن الإنسان يعتبر بغيره إذا وقع في حفرة فيجتنب طريقه وسلوكه لئلا يقع في نفس الحفرة، هذا هو المفروض.

بنابراین در این داستان بهره‌ای نهفته است؛ بهره‌ای که می‌توان عبرت‌های بزرگی از آن برگرفت. شایسته است که انسان از غیر خودش عبرت گیرد؛ اگر کسی در گودالی سقوط کرده باشد، باید از راه و رفتار او دوری کند، تا در همان گودال سقوط نکند؛ چنین چیزی پذیرفته شده است.

أما الواقع فإن الاعتبارين الذين تنفعهم قصة يوسف ع هم ﴿أُولِي الْأَبْصَارِ﴾، ولب الإنسان قلبه وباطنه، فأصحاب القلوب النيرة بنور الله، والظاهرة بقدس الله، هم المنتفعون من قص هذه الرؤى، وهذه المسيرة النبوية الكريمة.

اما واقعیت این است که کسانی که درس و عبرت می‌گیرند و داستان یوسف ع به آنان سود و منفعت می‌رسانند فقط «أُولِي الْأَبْصَارِ» (خردمندان) هستند؛ و خرد انسان، قلب و باطن او می‌باشد. بنابراین دارندگان قلب‌های نورانی‌شده با نور خداوند و قلب‌های پاکیزه‌شده با پاکی قدسی خداوند، بهره‌مندان از این روایه‌ها و این مسیر نبوی کریم، می‌باشند.

أما أصحاب البواطن السوداء المظلمة فهم ليسوا من أولي الأبصار؛ لأن قلوبهم خاوية، فالظلمة عدم، ولا شيء في بواطنهم ليقال عنه لب.

اما کسانی که درون‌های سیاه و تاریک دارند، جزو خردمندان محسوب نمی‌شوند؛ چرا که قلب‌هایشان تُهی است، آکنده از ظلمت عدم است و چیزی در اندرونشان نیست تا به آن خرد گفته شود.

فالمفروض أن تكون قصة يوسف ع عبرة لكل إنسان، ولكن الواقع أنها لن تكون عبرة إلا لمن يؤمنون بملکوت السماوات، وبالتالي يصدقون كلام الله الآتي في المستقبل، ولا يقولون عنه إنه من الشيطان. داستان یوسف ع باید برای هر انسانی درس و عبرتی داشته باشد؛ ولی در واقع فقط برای کسانی درس و عبرتی است که به ملکوت آسمان‌ها ایمان دارند؛ در نتیجه آنان سخنان خداوند را که در آینده می‌آید، تصدیق می‌کنند و نمی‌گویند از سوی شیطان است.

يصدقون كلام الله الذي سيأتي مع يوسف آل محمد (عليهم السلام)، الذي سيأتي في المستقبل بين يدي محمد (صلى الله عليه وآله وسلم): ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.

کلام خداوندی که با یوسف آل محمد (علیهم السلام) خواهد آمد را تصدیق می‌کنند؛ همان کسی که در آینده در پیشگاه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد آمد: «(این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق آنچه پیش روی او است، می‌باشد)».

فليست قصة يوسف ع ولا الرؤى التي رآها يوسف ع والسجين وفرعون، حديثاً يفتري من الشيطان، بل هي من الله، فلتكن لكم بها عبرة ومنفعة لئلا تعثروا وتقعوا في الحفرة عندما يأتي يوسف آل محمد (عليهم السلام)، فلم تكن هذه القصة التي سماها الله بأحسن القصص إلا ﴿تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، أي تصديق الذي سيأتي بين يدي محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) أي في المستقبل بعد محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، وهو يوسف آل محمد.

داستان یوسف ع و رؤیایی که یوسف ع و زندانی و فرعون دیدند، سخنانی کذب و برساخته نیست و از سوی شیطان نمی‌باشد؛ بلکه از جانب خداوند می‌باشند. پس بر شما است که از آن درس بگیرید و بهره‌مند شوید، تا آن

هنگام که یوسف آل محمد (علیهم السلام) می‌آید، دچار لغزش نشوید و در گودال سقوط نکنید. این داستانی که خداوند از آن به نیکوترین داستان‌ها تعبیر فرموده است، چیزی جز «(تصدیق آنچه پیش روی او است)» نیست؛ یعنی تصدیق آنچه در پیشگاه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در آینده خواهد آمد؛ یعنی در آینده، پس از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، که همان یوسف آل محمد می‌باشد.

ولم یکن فی هذه الرؤی والقصة تفصیل بعض الأمور التي تخص یوسف آل محمد، بل إن فیها ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾، وبالتالي فإن هذه القصة ستكون ﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ﴿وَلِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، لا لمن سواهم في زمن ظهور یوسف آل محمد (علیهم السلام) القائم المهدي ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾.

در این رؤیایها و داستان، فقط تفصیل برخی موارد که به یوسف آل محمد اختصاص دارد، وجود ندارد، بلکه در آنها «(تفصیل هر چیزی)» می‌باشد و در نتیجه این داستان در زمان ظهور یوسف آل محمد (علیهم السلام) یعنی قائم مهدی «(هدایت و رحمتی است)»، فقط برای «لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (خردمندان) و «(و برای گروه مؤمن)» خواهد بود و نه برای کسان دیگر!

فهؤلاء سيرون نور الله أن زليخا (امرأة العزيز) (F1) هي الدنيا والملك الدنيوي ستقبل على آل محمد وعلى يوسف آل محمد، ولكنه لا يرضاها إلا بالطريق والسبيل الذي يريده الله، وهو التنصيب الإلهي وحاكمية الله.

آنان با نور خداوندی خواهند دید که زلیخا (همسر عزیز) (F1) همان دنیا و فرمان‌روایی دنیوی است که به آل محمد و یوسف آل محمد رو خواهد نمود؛ ولی او فقط از آن طریق و راهی راضی و خوشنود می‌شود که مورد خواست و اراده‌ی خداوند باشد؛ یعنی تنصیب الهی و حاکمیت خداوند.

وسيكون رفض يوسف آل محمد للزنا والطريق غير المشروع عند الله (حاكمية الناس) سبباً لعنائه في بادئ الأمر، كما كان رفض يوسف ع للزنا سبباً لسجنه.

نپذیرفتن زنا و راه غیر مشروع از دید خداوند (حاکمیت مردم) در ابتدای کار باعث سختی و رنج و زحمت یوسف آل محمد خواهد شد؛ همان طور که نپذیرفتن زنا توسط یوسف ع باعث به زندان رفتنش شد.

قال أمير المؤمنين علي ع: **(لتعطفن علينا الدنيا بعد شماسها عطف الظروس على ولدها، ثم تلا هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (الفصص: ٥.)** (نهج

البلاغه: خطبة ٢٠٩، بحار الأنوار: ج ٥١ ص ٦٤).

اميرالمؤمنين علي ع می فرماید: «دنيا پس از روی گردانی اش، همانند روی آوردن ماده شتر به بچه اش، به ما روی خواهد نمود». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «(و ما بر آن هستیم که بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شدند منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم)».

وهكذا سجد أولوا الأبواب في قصة يوسف ع تفصيل كل شيء عن يوسف آل محمد، وبهذا أترك **﴿لأولي الأبواب﴾** و **﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾** أن يستضيئوا من قصة يوسف وما فيها بقراءتها وتدبرها، ومن الله التوفيق. اینچنین است که خردمندان در داستان یوسف ع تفصیل هر چیزی از یوسف آل محمد را می یابند. به این ترتیب آن را «(برای خردمندان)» و «(برای گروه مؤمن)» می گذارم تا از داستان یوسف و آنچه در آن است، با خواندن و تدبیر در آن، بهره مند گردند و نورانی شوند؛ و من الله التوفيق.

**﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾**  
(يوسف: ١١١).

«(در داستان هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده اند هدایت و رحمتی است)».

إلهي إن عظيم ذنبي كف يدي عن انبساطها إليك، وكثرة ودوام تقصيري سوّدا وجهي عندك، فاغفر ذنبي وبيض وجهي فإنه لا سبيل لذلك إلا فضلك ومنك، وعطاؤك الابتداء، وأنت تعلم أنني لا أريد بذلك إلا أن أكون أهلاً أن أقف بين يديك وأحمدك وحدك لا شريك لك على كل نعمة أنعمت وتتعم بها عليّ وعلى والديّ وعلى كل أحد من خلقك.

بارالها! اگر بزرگی گناههم دستم را از گشوده شدن به سوی تو باز داشته، و بسیاری و پیوستگی کوتاهی من، صورتم را نزد تو سیاه کرده است، گناههم را بیامرز و صورتم را سفید فرما، که هیچ راهی برای این منظور، جز فضل و منت تو و بخشش ابتدایی تو نمی باشد؛ در حالی که تو خود آگاهی که من از این منظور، چیزی نمی خواهم جز اینکه شایستگی پیدا کنم تا در پیشگاه تو بایستم و تنها تو را ستایش گویم، که یگانه ای و هیچ شریکی نداری، برای هر نعمتی که با آن، بر من و بر والدینم و بر فرد فرد جمیع خلائقت، منت نهادی.

إلهي وعزتك وجلالك وعظمتك، لو أني منذ بدعت فطرتي من أول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة وكل طرفة عين سرمد الأبد بحمد الخلائق وشكرهم أجمعين، لكنت مقصراً في بلوغ أداء شكر أخفى نعمة من نعمك عليّ، ولو أني كربت معادن حديد الدنيا بأنيابي، وحرثت أرضها بأشفار عيني، وبكيت من خشيتك مثل بحور السماوات والأرضين دماً وصديداً، لكان ذلك قليلاً في كثير ما يجب من حقك عليّ، ولو أنك إلهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق أجمعين، وعظمت للنار خلقي وجسمي، وملئت جهنم وأطبقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري، ولا يكون لجهنم حطب سواي، لكان ذلك بعدلك عليّ قليلاً في كثير ما استوجبته من عقوبتك.

خداوندا! به عزّت و جلالت و بزرگیت سوگند، اگر من از همان هنگامی که فطرتم را از ابتدای روزگار خلق فرمودی، با هر تار مویی و هر پلک بر هم زدنی تا انتهای روزگار با حمد و ستایش و شکرگزاری تمامی خلائق، پیوسته، جاودانگی ربوبیت تو را عبادت کرده باشم، در رسیدن به به جا آوردن شکر پنهان ترین نعمت از نعمت های ت که بر من ارزانی داشته ای، کوتاهی ورزیده ام؛ حتی اگر معادن آهن دنیا را با دندان نیشم زیر و رو کنم و زمینش را با گوشه ی چشمانم شخم بزنم، و از ترس تو همچون دریا های آسمان ها و زمین ها، خون و خون آبه گریه کنم، نسبت به آنچه از حق تو بر من واجب



است، اندکی از بسیار می‌باشد؛ و اگر ای خداونگار من، پس از این، مرا به عذاب همه‌ی خلائق عذاب کنی، و جسم و جان من آتش شود، و جهنم و طبقات آن از من آکنده گردد تا آنجا که در آتش، عذاب‌شونده‌ای غیر از من باقی نماند و جز من، کسی دیگری هیزم جهنم نباشد، چنین چیزی به خاطر عدل تو بر من، نسبت به آنچه خودم را به عقوبت تو شایسته نموده‌ام، اندکی از بسیار است.

إلهي فمع عظيم ما استحق من عقوبتك بعدلك، تفضلت عليّ وجعلتني  
انطق بحمدك وأذكر أسماءك وأسماء سادتي من الأوصياء (عليهم السلام)  
أنبياءك ورسلك (عليهم السلام) الذين أتشرف أن أكون حفنة تراب تحت  
أقدامهم المباركة، إلهي فاغفر لي وأقل عثرتي واجعلهم يغفرون لي  
ويقبلون عثرتي.

المذنب المقصر

أحمد الحسن

١٤٢٧ هـ.ق

بارالها! برخلاف بزرگی و عظمت عقوبتی که به خاطر عدالت تو مستحقش می‌باشم، بر من تفضل فرمودی و مرا گویا فرمودی به حمد و ستایش خودت، یاد اسم‌هایت و اسم‌های سرورانم از اوصیا (عليهم السلام) و پیامبران و فرستادگانت؛ همان کسانی که بودن مثنی‌خاک در زیر گام‌های مبارکشان، برایم شرافتی است. خداوندا! مرا بیامرز، و از خطایم درگذر، و آنان را به گونه‌ای قرار بده که مرا بیامرزند و از خطایم، درگذرند.

گناهکار تقصیرکار

احمد الحسن

١٤٢٧ هـ.ق

\*\*\*\*\*

([۱]) - عن أبي عبد الله ع، قال: (استأذنت زليخا على يوسف، فقيل لها: إنا نكره أن نقدم بك عليه لما كان منك إليه، قالت: إني لا أخاف من يخاف الله، فلما دخلت قال لها: يا زليخا ما لي أراك قد تغير لونك؟ قالت: الحمد لله الذي جعل الملوك بمعصيتهم عبيد، وجعل العبيد بطاعتهم ملوكاً، قال لها: ما الذي دعاك يا زليخا إلى ما كان منك؟ قالت حسن وجهك يا يوسف، فقال: كيف لو رأيت نبياً يقال له محمد يكون في آخر الزمان أحسن مني وجهاً وأحسن مني خلقاً واسمح مني كفاً. قالت: صدقت، قال: وكيف علمت إني صدقت، قالت: لأنك حين ذكرته وقع حبه في قلبي. فأوحى الله جل جلاله إلى يوسف إنها قد صدقت وإني قد أحببتها لحبها محمداً، فأمره الله تبارك وتعالى أن يتزوجها) **علل الشرائع - الشيخ الصدوق: ج ۱ ص ۵۵.**

([۱]) - ابو عبدالله امام صادق ع فرمود: «زليخا از يوسف اجازه گرفت كه به ملاقاتش برود. به او گفته شد: به خاطر آن عملی كه از تو نسبت به او صادر شد، خوش نداريم تو را نزد وی ببريم. گفت: من از کسی كه خوف خداوند دارد، ترسی ندارم. وقتی بر يوسف وارد شد، يوسف فرمود: ای زليخا چه بر سرت آمده است، كه می بینم احوال تو دگرگون شده است؟ زليخا گفت: سپاس خدایی را كه سلاطین را به واسطه‌ی معصیتشان بندگانی حقیر و بندگان كوچك را به واسطه‌ی طاعتشان از سلاطین قرار داد. حضرت يوسف فرمود: زليخا چه چیزی تو را با آن سابقه‌ای كه داری به سوی من كشانیده است؟ زليخا پاسخ داد: زیبایی صورت تو، ای يوسف. حضرت يوسف فرمود: حال تو چگونه خواهد بود اگر پیامبری كه در آخرالزمان است و به او محمد می‌گویند و از من زیباتر و خوش‌خلق‌تر و بخشنده‌تر است را ببینی؟ زليخا گفت: راست می‌گویی. حضرت يوسف فرمود: از كجا دانستی من راست می‌گویم؟ زليخا گفت: زیرا هنگامی كه از او یاد كردی، محبتش بر قبلم افتاد. خداوند جل جلاله به يوسف وحی كرد كه او راست می‌گوید و من او را به خاطر محبتش نسبت به محمد دوست می‌دارم. پس خداوند به حضرت



یوسف امر کرد کہ او را بہ عقد خود درآورد». **علل الشرایع - شیخ صدوق:**  
ج ۱ ص ۵۵.

## الفهرس

إضاءة السجن لماذا ؟	
إضاءة	
إضاءة	
إضاءة	
إضاءة	
إضاءة من علم يعقوب	
إضاءة	
إضاءة دعوة يوسف في مصر لماذا ؟	
إضاءة من قميص يوسف	
إضاءة قصة يوسف عبرة في زمن الظهور المقدس	
الفهرس	

والحمد لله رب العالمين